

شماره

۲۱۰

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

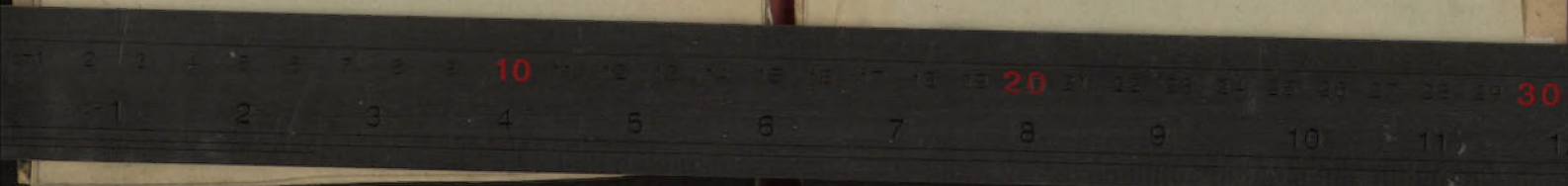
بازدید شد
۱۳۸۱

۱۸۲۹	
کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
موضوع کتاب	مؤلف
شماره قفسه	موضوع کتاب
۲۱۰۵	۲۰۰۹
۲۳۵۸۱	۲۱۰۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۳۸۱
۱۳۸۱

نقلی - فهرست شده
۲۹۰۵

175-A-224



اولاد الاشراف من تالیفات افضل المحققین خواجہ نصیر الدین

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بیس، بخدمت اقدس حضرت در حقیقت اقدس و حقیقت اقدس
و هیچ دانش را در علم کلمه معرفت اوست هر عبارت در معرفت او را برادر
و هر بیان در معرفت او بر زبان رانده اگر چه بهشت از پیش پدید نیامده
نیاید و اگر غیر شود بهشت از علم اقدس است و او هم حقیقت و ازین جهت بی شکی
و مقتضای اولی محضر حضرت که لا اخصی ثناء علیک انت کما اثنیت
علی نفسك و فوق ما یقول القائلون هر از این درود و صورت و ازین و
بر من مقدس و در اولی پاکان و در میان او را در حق الحق **تاج**
محضر این عالم و مقرر این مقام محضر الطوسی را بعد از کتاب موعود و خلاق و صریح
مشتعل در بیان اخلاق و سبب رخصه بطریق کلی اندیشه بود و در حقیقت
ازین برادر و در پیش این سبب بر قاعده سالکان طریق و علم این تحقیق
سببی بر قاعده متناهی و سبب این از قریب و در این نظری و عیاض و سبب این

و احدی ملاحظه نفرین شد مرتب گردانده اشتغال آن نعم از کثرت شود حضرت اندر زده
و موانع پیایه خیرین شد اظهار سبب در حقیقت از قوه بعد دست نیاید و در این وقت
حضرت را به خدمت اقدس و صاحب عظم نظام و دستور عالم و اله استیف و نعمت که در
العرب العجم منسب الدوله و الدین بهاء الاسلام السعید ملک الوزراء لها المین
صاحب دوله الملک محضر الاشراف و مظهر العدل و الانصاف و قاضی حاکم
علی و مرجع ایران محمد بن صاحب سیف محضر البیوی خزانة الله انصاف و صاحب
باقام ان اندیشه نفاذ یافت روزی در دست داده وقت و حال قضا کرد و بعد
کثرت عواقب و در حقیقت عین قضا برادران سبب است نمود و موانع در نظر
ان سبب که در رتبه است و امر بزرگوار و آتشال جهان مطهر از شمس و شمس کمال
و در کمال قی درین مختصر وضع کرد و در هر باب از این فرقان حمید و قرآن حمید که
لا یاتیه الا باطلا من بین یدیه و لا من خلفه در پیش نهاد و در درود او را در
و از او صاحب الاشراف نام نهاد و اگر پسندیده نظر اشراف آید مطلوب حضرت
و الا چون تمیز حضرت تقدیم نموده است که در حقیقت و حسن شهادت شریف این
بنیاد را به معرفت پوشیده گردانده اند و سبب این و مقامی که در عالم
او را به معرفت سروری و جهان و بی محصور گردانده است در عالم حقیقی نیز اشراف
و در حقیقت و در سبب و مظهر گردانده اند لطیف مجید آغاز سخن و ذکر این
مختصر شد و این را به بود و شبیه است در هر کس در خود و در حال خود و خوشین را

بغير خوشتر فتح دانه و محتاج بغير قصد خود چون از نقصان خود خبر داشت
در باطن او شوق به بحث بر طلب کمال پدید آید پس محتاج شود بکمال طلب
کمال احوال و تفتیش حرکت سلوک خوانند و بسبب این حرکت حرکت که شوق
لازم حال او شود اقل بهر حرکت و آنچه در انظار و آفاق حرکت میرود و آن
را در اول علمت و در کلمات ظاهر در علم اولی و قطع موانع و موانع هر دو لازم
حرکت و سلوک را بنابر این تقسیم حرکت در دو قسم آن از بند و مقصود رسد و این حرکت
باشد بر سبب کمال که آنرا کمال چهارم میگویند در آنجا که در حرکت از بند و مقصود
مقصود میرسد و کمال پنجم میگویند که در آنجا که در حرکت از بند و مقصود
حرکت هم و انقطاع سلوک را از این موضع قای در توجیه خوانند و هر یک از این
معانی شش بر چند اهرامه است حرکت در اولی که در بند و موانع شش می
در شش باب ابرار و کمال پنجم در شش فصل اول باب آخر در باب شش
و بیاد است اینجا که در حرکت حصول هر چه در مقصود باشد و دیگر در شش
بر چند و دیگر از اینها این هر حال و کمال پنجم در این احوال میان فقه الماسی و فقه
لاقی تا در فقه فقهان سابق اینها را مطلوب باشد و در حال فقه لقی هر دو
شود در حصول هر کمال پنجم پس از آن کمال پنجم در کمال در کمال در کمال
بجای که بعد از آن مطلوب شش نقصان نماید و بموجب گفته اند حسنات اکابر است
مستثباتات المصطفی و پانصد و در فقه این مختصر روشن کرده و چون این مقدمه

شده شروع در بابها و فصول این مجموعه کرده ایم بوقتیکه الله و عونله و هو خیر
موفق و معین و السلام من اشیع المحدثی **باب اول** در سده حرکت و آنچه
از آن می آید حرکت تیر شود و شش حرکت هر یک از آنرا در فصل پنجم **فصل**
اول در بیان **فصل پنجم** در ثبات **فصل ششم** در غایت **فصل هفتم** در
فصل پنجم در انابت **فصل ششم** در اخلاص **باب پنجم** در انزاله عیدین
و جود و قطع موانع از بند و سلوک آن نیز شش است بر شش فصل **فصل اول** در فقه
فصل پنجم در زهد **فصل ششم** در فقر **فصل هفتم** در ریاضت **فصل پنجم**
در سبب **فصل ششم** در تقوی **باب پنجم** در سیر و سلوک در طلب کمال
ساک و آن نیز شش است بر شش فصل **فصل اول** در صفت **فصل پنجم** در فقه
فصل ششم در فقه **فصل هفتم** در رجا **فصل پنجم** در صبر **فصل ششم**
در شکر **باب چهارم** در ذکر احوال و صفات سلوک و در شش فصل **فصل اول** در احوال
بمعنی باشد و آن نیز شش است بر شش فصل **فصل اول** در احوال و در احوال
در شوق **فصل ششم** در محبت **فصل هفتم** در معرفت **فصل پنجم** در ریاضت
فصل ششم در سکون **باب پنجم** در ذکر احوال و صفات سلوک و در شش فصل **فصل اول**
شش است بر شش فصل **فصل اول** در فقه **فصل پنجم** در ریاضت **فصل ششم** در
فصل پنجم در توجیه **فصل ششم** در اتحاد **فصل ششم** در وحدت **باب ششم**
در فقه و در این مقام مقدمه و بنود آنچه گفته آمد **باب اول** در سده حرکت و آنچه

۷ بگره کشته رو پنهان وجود **رباعی** تا بود رسی گوهر کان وجود
هر چه بود زنده بجا آید چو اندیشه بکنش تا چه بود جان چو

این ثابت شدن ایمان عبارت از حصول جزم است مانند کای و کمال است
و تا این جزم نباشد طلب کمال صورت نمید و عدم و حد و نفوذ سلوک ممکن نشود
صاحب جزم به ثبات کالت حاصل می شود و انشا الله فی الامراض جزمی
باشد به تفرار خود غم نباشد چه یکجاست معین شود حرکت و بر سلوک از درگاه
نخوردند اگر حرکت کند اضطراب و تردید می دهد و به ارزان به و شمر می
دقت نباشد و آن ثبات بصیرت جلالت به تحقیق متقدم فویش و وجه آن است
اصابت باین دگر شدن سختی جزم به بر وجه زوال پذیرد و باین صفت
صده در اعلا صلی الله علیه و آله این ثبات دل و دهر در بر شد و نزدیک به کمال

رباعی از آنکه بگوید مسک فلول حال
در آنکه طاعت غنیت فلبس باشد
گر نشود این نصیحت و تنبیهی از سر بهر این کلمه سر نیز می
پس از سر از روی خود بخیزی نه هیچ کس هیچ و نه بگریزی
فصل سیم در ثبات قال الله تعالی فان و نسک و عیالی و دما
لله رب العالمین ثبات معنی قصد است و قصد و بطور است بیان عمل و

در ثبات

۸ چه اول آنکه در کار کرد است دانستی نیست و قصد کردن و گفتار گفته و تا قصد
آن کار از روی طمع نشود و وسیله و سلوک قصد است و در بر و سلوک باید و قصد
معین شد و چون مقصد حصول کمال شد از کمال مطلق پس ثبات به رسته به طبع
قربت بخواند که دوست کامل مطلق و چون چنین شد ثبات به رسته به طبع
که فیما بین المؤمنین و غیر المؤمنین محله چون ثبات به رسته و لیل امری ملا فوی
فوی کان هجرتی الی الله و هوله و هجرتی الی الله تعالی و هوله و هجرتی
کان هجرتی الی دنیا تصبها و امراته یز و هجرتی الی الله تعالی

رباعی

گر ناکه تمام به نیازت نیاز به کارش به کار او بر در
کاری که کس فایز برای و کس نادیور در کار کرد و نیاز
ای تحم راز تو نهان به کس **رباعی** شسته ذکر تو نهان به کس
کوچه جهان تو کس را به کس بکنم تو را هر به رفیق به کس
و هر چه در معارف نیست موقوف به طبع قربت غیر هر آنکه مقصد حصول کمال
به رسته بآن قال الله تعالی لا یزنی کثیر من یجواهم الا انهم امر به صیغه
او معروضا و اصلاح بین الناس و من یعمل ذلالت ابتغاء و صیغه
فوق فویتی به امر عظیم صدق الله العظیم **فصل چهارم** در صدق و قال الله
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین صدق در ثبات

و در ثبات
بالنظر
در ثبات

در صدق

در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب

الموتى

وطلبوا رضاه في يوم
فقد رضاهم رضاهم قال
الله تبارك وتعالى

افغانستان

مباحی

قلبه على السادة **باب قسم** در ازاله حوائج و قطع موانع و ابرار و برك
مشتريش **فصل اول** در توبه قال الله تعالى و توبوا الى الله
جميعا ايها المؤمنون لعلكم تفلحون در پارسى معنى توبه بركت
از گناه باشد اول بايد دست ترك و چپ و تقصير كردم است بدانكه فعال
سه گان پنج قسم است **اول** فعلى كه بايد كرد و ترك نكند **دوم** فعلى كه بايد
كرد و ترك نكند **سوم** فعلى كه كردن آن از ترك كردن بهتر بود و چنانچه فعلى كه ترك
او ترك كردن بگيرد باشد **چهارم** فعلى كه كردن او بگيرد است و فعلى كه
نا كردن از قسم اول باشد و كردن فعل از قسم دوم در ترك كردن هر دو فعل در
توبه و چپ و پنج فعال فعال جرح تنها چنانچه در جمله از افعال و فعل
خوانند هر دو قوت و در قدرت هر فعال باشد اما كردن فعل از قسم دوم و ترك
و كردن فعل از قسم چهارم ترك اول بود و از خصوصان ترك اول نپسنديد
باشد و توبه ايشان بايد از ترك اول بود و ابرار سلوك لا افعال بغير حق كمال
و مقصود ايشان است بديگرى گناه باشد ايشان را از افعال توبه بايد كرد و ترك توبه
ستروى باشد توبه عام همه نه گان را بايد و توبه خاص مخصوصان را و توبه خاص
ايشان سلوك را و توبه خاصان است از قسم اول است توبه حضرت آدم و ايشان
عليهم السلام از قسم دوم و توبه بغيره عاصي ابرار عاصي و ابرار عاصي و ابرار عاصي

در توبه

ليغان على تكلي ترا في الاستغفار الله في كل يوم سبعين مرة از قسم
سوم بود اما توبه عام موقوف بر شرط **فصل اول** در قسم اول فعلى كه بايد
كرد اما فعلى كه ترك نكند بگيرد است و توبه بركت
بود بعضى حصول توبه بغير رضى ابرار و كار و قرب بركاه او اخلاص
بفصلان است انهم نراى كمال تعد و بود با استحقاق عذاب بيا چو مى رانوب
با خطا بركه كار و لغت عبادت ابرار **فصل دوم** در توبه بركه حصول كمال
رضى حقا و خدا حصول نقصان و خطا بركه ابرار پس هر فعال كه در ترك
عاصي بركه كمال و اگر كرده باشد از توبه بركه كمال توبه بركه باشد بركه
ايشان با قيس بران ماضى يا بقباص بران حاضر و بركه قيس بران متقبل از بخشش
بران ماضى باشد به قسم شود بركه ايشان از ازاله گناه و در حاضر از ازاله گناه
باشد و تاسف بران تاسف هر چه تاسف و ابرار قسم بركه بركه
باين بسبب گفته اند التند توبه و قسم دوم و توبه و توبه است بركه
و ابرار قيس بركه بركه قيس با خدا تاسف و ابرار توبه است بركه بركه
بغير رضى خدا و بغير رضى رضى نقصان با رضى از ازاله گناه و بركه قيس بركه
مصرف و ابرار بركه بركه است و ابرار بركه بركه و توبه بركه بركه
در بركه بركه بركه بركه بركه بركه بركه بركه بركه بركه بركه بركه
اوش بركه بركه بركه بركه بركه بركه بركه بركه بركه بركه بركه بركه

بهشتیون یعنی غلبه از انتظار کرده خواهند بود تا لم یزده پند و اگر تعذر
 و قبح به سبب عدم شد تا مصلحت آن را در خوانند که سبب این مانع باشد
 و حزن و خوف به باب سبب از غایب که باشد چه حزن اگر سبب از کتاب
 معنی باشد سبب نوازت مدت گذشت در عطف از حق و است بزرگ سیر و در
 کمال مقتضی بهیم فرم تو به شود و خوف اگر در آن کمال و نقصان و در سبب
 بهر چه ابرار باشد موجب عدم نمودن در کمال سبب نوازت و سبب نمودن
 سلوک طریق ممکن باشد ذالک یخوف الله به عباده و کسی که خوف هم خوف
 و حزن و لا باشد از ابرار است و است قول القاسیه قلوبهم من ذلک الله
اولئک فی ضلال مبین و در امر و درین مقام سبب نوازت از خوف
 مقتضی لاک بود افاضوا مکر الله فلا یامنوا مکر الله الا الهوم القنا
ادامرکم از خوف و حزن بترانند الا ان اولئک الله لا خوف
علیهم ولا هم یحزنون و بهر چه بحسب خوف و حزن سبب نوازت
 در خوف از سبب عطف هم در خوف است حزن بعد از خوف انما یحزن الله من
 عباده العلماء و حزن و حزن است ذالک لن یحزن به و خوف
 از حزن است نفی است لا خوف علیهم پس حزن است بهر چه باشد و سبب عطف
 بهیم حق چون علل و خوف در نقصان بخود و تصور از ای سبب که از آن
 ترک ادب و رجوع است با خلاصه عطف لازم آید پس حزن و حزن هم در حزن

حشون و بهم و حشون سوره العذاب و اندر است و سبب حشون است
 عذاب و حشون للذین هم بر بهم بر حشون و چون سبب نوازت
 خوف و از سبب نوازت و اولئک هم الامان و هم معذون و در امر
 است کرده اگر است باشد و به سبب عطف حشون که درین امر سبب نوازت
 از سبب نوازت باشد و حشون این امر حشون نوازت و الله و حشون
 و حشون نوازت کرده الله و حشون نوازت و حشون نوازت
فصل طایفه در باب قال الله تعالی ان الذین امنوا و الذین هادوا
و بنوا هدی و اوفی سبیل الله و اولئک یرجون رحمت الله بهر که مطلوب
توقع باشد در زمان استقبل و حشون نوازت و حشون نوازت
 ان مطلوب و حشون نوازت و حشون نوازت و حشون نوازت
 خوانند و اگر دانند و متیقن باشد و سبب نوازت و حشون نوازت
 حشون نوازت خوانند و سبب نوازت و حشون نوازت و حشون نوازت
 معقول است و حشون نوازت و حشون نوازت و حشون نوازت
 در سبب نوازت و حشون نوازت و حشون نوازت و حشون نوازت
 در حشون نوازت و حشون نوازت و حشون نوازت و حشون نوازت
 تبویر لیو فیهم احوالهم و یزید هم سن فصله و نیز به مقتضی حشون
 منفعت و عفو از ذنبا و نوازت رحمت او اولئک هم حشون رحمت الله و در

در حشون

نعت یک عبد که از حق تعالی است پس بهترین چیز شکر بود و بشارت دعا است
و قیام بشکر به جز از نعم است یکی معرفت نعم و یکی شکر نعم و یکی شکر نعم
و دوم شکر و آن وصول آن نعم است پس بعد از آن در تحصیل رضای نعم بعد از آن
و استحقاق و آن محبت او باشد در هر طریقی که در تقسیم او بر وجهی که در حق
او باشد در قول و فعل و بعد از آن در قیاس آنچه با نعم آن قیام باید نمود
و از صفات و احکام و اطاعت و اخلاق بجز قال الله تعالی لا یؤمن
شکر که لا ینبذ شکرم و لا ینکف کفره ان عذابی لشدید و عفتی
الا هی ان تصطفاً نصف صبر و نصف شکر چه سبب است که هیچ حال از این
امر می طلایم یا در غیر طلایم خایه باشد پس بر طلایم شکر باید گذارد و در غیر طلایم
صبر باید کرد و این که باز صبر چیست است باز شکر چیست و کفران نوعی است که
و لکن کفر قدام عذابی شد بد و در اینجا معلوم شود در صبر شکر از صبر
صبر عاقلانه است و چون شکر خوان گذارد الا بهل و بان و چندی دیگر و بر
هر چه است و است قدرت بر استعمال هر یک از این نعمت دیگر و توفیق یافتن
استعمال هر یکی از این نعمت دیگر پس اگر چه در بر نعمت شکر که در دین بعد
هم شکر می دیکند که شکر و شکر که در دین است شکر است که در اول آن نیز شکر است
و چنانچه بجز در شکر و شکر است شکر باشد چنانکه اختلاف بعضی از ائمه بر کفر
شاید است این سبب در نموده است الا احیاً شاء علیک کما اشدت تحلی

۱۸
نفسک و فوق ما یقول الفانیون و از یک اهر استیم شکر منعی شود
شکر شکر است بر قیام بکفایت و محبت است نعم و آنکه در مقام بندگی محبتی بود
که خود را هیچ نمی بیند بلکه در مقام بندگی قرار آید و پیدا باشد پس شکر
تا اینجا باشد و در هر دو وجودی دارد و نعم را وجودی دارد و در هر دو حال
که سبب است از این سبب که در وقت شود تا آنکه سبب است که باشد و آن شکر است

در ارادت

فصل اول در ارادت قال الله تعالی و احببناک مع الذین
یدعون ربهم بالغزوة و العشی یدعون و جهده فی الارض
خو استیم است و آن شکر و طبع به چیز شور باراد و شور که اول بر مراد خود
که مرید را تحسیر آن مکنز باشد چون ارادت با قدرت منضم باشد هر دو در محبت
مراد شوند و اگر در قیاس مروری باشد و صبر و وجود باشد اما هر دو در هر دو
مقتضی حصول ارادت است پس اگر در حصول و تقاضی ارادت مقتضی حال شود در هر
که آن را شوق خوانند و شوق پیش از وصول باشد و اگر وصول نباشد هیچ باشد چون
از وصول اثری حاصل شود آن را محبت خوانند و محبت را امر است شکر و مرسته
آخر وقت تمامی وصول استهای سلوک باشد چه ارادت معابد سلوک است
و بر وجهی که شکر است مقتضی سلوک باشد و بر وجهی که شکر است مقتضی
و چون ارادت منقطع شود سبب وصول علم به شکر سلوک نیز منقطع شود
سبب وصول و این ارادت معادن سلوک است و بر وجهی که شکر است مقتضی

این کمال ارادت علی مراد بود و در حدیث آمده است در ارادت در حق
 که از طریق خود هر کس که از خود باشد مراد وی از خود باشد و در حدیث آمده
 از انداختن به هیچ تأخیر و خطا احتیاط و صدقاً و نیز فرموده اند به غیر مراد
 بر حد حق در دنیا کنند ثواب در آخرت به بند و بعضی را عین حد حق
 عین قیاس بدانند و کسیکه در سلوک هر چه رسد از ارادت مشتاق
 یکی از بزرگان حد را بپوشیده بوده گفته است که لوقیل بی طاقتیاد قول
 اربابان لا یرید فصل مقدم در شوق قال الله تعالی الذین یحبون
 العلم ان الله لیس من ربکم فیهما شوق یعنی لذت محبت باشد و لذت شوق
 ارادت بود با اله مفارقت و محبت در حال سلوک بعد از امتداد ارادت شوق ضروری
 باشد و باشد پیش از سلوک چون شور بکمال مطلوب مقرر شود و قدرت بر
 بدان تنظیم باشد و بعد از وقت نقصان به نیز شوق حاصل شود و در کمال
 چنانکه در سلوک ترقی بیشتر کند شوقش بیشتر شود و حدش که تا آنکه مطلوب است
 و بعد از آن لذت نیکو کمال حاصل شود از شایسته الم و شوق متقی گردد و در باب
 طریقت باشد و شاه محبوب را شوق خوانند و آن بان است بر باشد و طریقت
 است و باشد و بان درجه بزرگ رسیده در محبت قال الله تعالی
 و من یحب الله ینزل الله الیه و یرزقهم کما یرزقهم کما یرزقهم کما یرزقهم
 اشک حیات الله محبت است و باید که محلول کلامه فزون یا محقق در شعور بدان تدریج

در شوق

یا کمال مقدار شور باشد و چون لذت ارادگ ملایمت نیز من کمال پس محبت
 از لذت با محبت لذت فانی باشد و محبت قایم شد و ضعف است و اول ارادت
 ارادت پس ارادت با محبت باشد و بعد از آن آنچه مقدار شوق باشد
 و به وصول تمام از ارادت و شوق متقی و محبت فانی شود و اول از ارادت
 حد پس و مطلوب شری باشد باشد محبت ثابت بود و عشق محبت معطر بود باشد
 در طلب و مطلوب متحد باشند و در محبت معانی و چون محبت را در این شوق
 متقی گردد پس از حد محبت عشق است و باشد و محبت فانی
 باشد کسی فطری در حد کائنات موجود باشد چه در رنگ محبت تقاضی هر کس
 و در هر نفس و کمال طبعی را در اندک کور است و همچنین محبت دیگر احوال طبعی
 از وضع و مقدار و ضرورت و محبت است که در حد طبعی است و در حد
 ریاضت بر آنچه در حد است به سبب آنکه در طریق نمود و جهت ال و محبت در حد
 بیحد و متحرک به در حد ریاضت ریاضت بر آنچه در حد است به سبب آنکه در حد
 و در حد تیز و در حد شغف بر فزونی و ریاضی نوع و اما محبت کمالی غلبه در
 نوع این باشد به سبب آنکه از حد جز اول لذت و آن حبس از شوق غیر حبس
 و هر چه به حقیقی و در شغف هم با هم می چنانکه محبت ریاضی که نفع این است
 باشد چنانچه در شغف آن لذت نیز سیم است کمال جوهر و آن هم تمام بود چنانچه
 میان در کمال به طبع باشند و هم خلق خلوق و شایع و اخلاق که در حد است

۴۱ و با خاص و میان این حق مانند تحت طبع کلام طبعی یا بشری است
 هر کس که در این باب مذکور در کتاب شریفی بر سرقت نرسد
 چنانچه عارض آنکه در تحت و تحت و غیره از کلام طبعی و بشری است
 کلام طبعی و بشری به لغت از روی محبت و الی الذین اصولا شد حیاته
 باین روشن کرده و این حق گفته اند در حدیث و شوق و در این باب ط
 و کلام و در این حدیث از روی محبت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت
 رجا که و با تصور نسبت آفتاب و شوق و مستقر و در اول آفتاب و پس و در
 این آفتاب و پس و در این آفتاب و شوق و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت
 و کلام و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت
 و تصور خود و کلام و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت
 با تسبیح دارد آنگاه هر کس که کلام را در کلام طبعی خود را پس و در این باب و در این باب
 و کلام و پس و در این باب و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت
 و در حدیث که و الی الذین اصولا شد حیاته در حدیث و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت
 قلنا شهد الله انه لا اله الا هو الملك القدوس
 بالقطع و در حدیث و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت
 از رتب حدیثی است چه حدیثی است از رتب حدیثی است و در حدیث و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت
 که آتش و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت

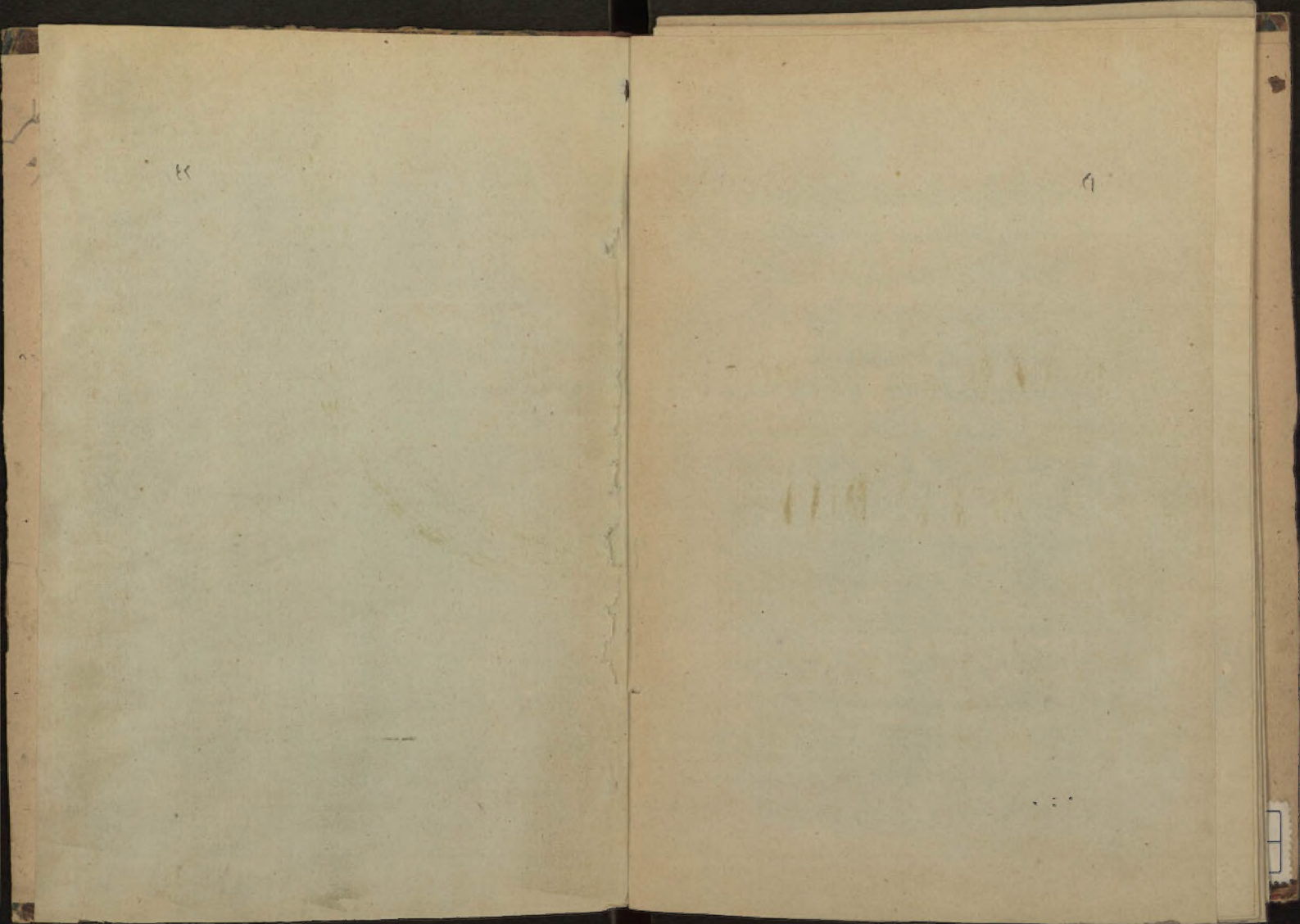
در حدیث

۴۲ و با خاص و میان این حق مانند تحت طبع کلام طبعی یا بشری است
 هر کس که در این باب مذکور در کتاب شریفی بر سرقت نرسد
 چنانچه عارض آنکه در تحت و تحت و غیره از کلام طبعی و بشری است
 کلام طبعی و بشری به لغت از روی محبت و الی الذین اصولا شد حیاته
 باین روشن کرده و این حق گفته اند در حدیث و شوق و در این باب ط
 و کلام و در این حدیث از روی محبت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت
 رجا که و با تصور نسبت آفتاب و شوق و مستقر و در اول آفتاب و پس و در
 این آفتاب و پس و در این آفتاب و شوق و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت
 و کلام و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت
 و تصور خود و کلام و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت
 با تسبیح دارد آنگاه هر کس که کلام را در کلام طبعی خود را پس و در این باب و در این باب
 و کلام و پس و در این باب و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت
 و در حدیث که و الی الذین اصولا شد حیاته در حدیث و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت
 قلنا شهد الله انه لا اله الا هو الملك القدوس
 بالقطع و در حدیث و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت
 از رتب حدیثی است چه حدیثی است از رتب حدیثی است و در حدیث و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت
 که آتش و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت و تحت

۴۵ و قوتش چنان بود که دست از کار باز نداشت و گوید هر چه امور را بخواهد
 که ایشتم بچنان بود که از کارهایش شده باشد هر چه خواهد بود از
 خدا است و بسبب چنانست که در عالم واقع شود چه قدرت فعلی دیگری
 که تعلیق کرد و در آن چیز دیگر که در عالم کسب شرطی و نسبی که مختص با آن بود
 تعلیق کرد و خویش را و علم و قدرت خویش را هم از جمله شروط و اسباب
 که مختص با آن امور باشند در آن امور را بخواهد نسبت میدهد پس
 باید در آن کار که قدرت و اراده او از شرط و اسباب و خدا است
 بحد تر باشد تا آنکه قدرت و اراده او از شرط و اسباب و خدا است
 خواهد بود تمام شود چنان باشد که قدرت و اراده او از شرط و اسباب و خدا است
 چون آنقدر که نسبت میدهد به خدا و چنان باشد که اگر نسبت شرط
 و سبب و قدرت و خدا است و چنان باشد که نسبت میدهد به خدا و چنان
 و قدرت و خلق و این کلام را فرموده اند لا یجوز ولا یفعل ولا یفعل
 امر باین الایمان تحقق شود پس خدا را در عالم و منسوب است تصرف
 و انحصار و نیز تصرف الا شئ نه نیز تصرف و قدرت و کیفیت
 از هر جهت که نسبت به قدرت و دیگری نسبت مالت خود و خدا
 صفت و قوت باشد و خدا را صفت قوه عاقله باین مقام تواند رسید
 و هر کس بخواهد را در این معنی دانند و قدرت و علم و اراده و قدرت و علم و اراده

۴۶ داشت شود و خواهد شد و وقتی که خاطر شرط و نسبی خاص بچنانکه تعلیق
 در طلب و تأثیر از وضع شود و خدا را هم از جمله شروط و اسباب دانند
 تا از دل و کسب و سبب و اسباب دانند تا آنکه در طلب آنچه را خدا باشد از خود
 بحد تر باشد و کیفیت معنی الله بکاف علیه تقدیر کند و گفته اند کس از جمله
 متوکلان باشد و این را در حق و او را مال و منزل و فاذا عصمت فوق کل
 علی الله ان الله یحب المتوکلین مسئله در رضا قال الله تعالی
 لیکلن تاسوا علی ما لا تمکنه ولا تضربوا علی انکم رضا شهودی نیست
 و از تره نیست و مقتضی عدم است چه باین چه به طریق چه در دل چه در
 چه در عین و این طریقه را معلوم سازد تا آنکه خدا تعالی از این راضی باشد و از
 و عذاب و غیره شونند این صفت را معلوم سازد که از خدا تعالی راضی باشد
 و اینها بود که است این را هیچ حال از احوال مختلف باشد هر که در دنیا و
 و آنچه در حیات و سعادت و شقاوت و خدا و فقر و ثروت و هر چه از این طبع باشد
 یکی بر دیگری ترجیح نه دهند چه دانست باشد چه در همه از خدا تعالی است
 راضی باشد و راضی شده باشد پس اداست و در از هیچ تر بطلبند و هر چه در
 راضی باشند از این برهان این است که چنان گفته اند در دنیا و ملک و عاقبت در
 این مدت عمر را بیکل الشیء کان لیبته له لیکن ولا یبقی له لیبته کا
 و در دنیا که بر سیدند و از راضی خود چه از راضی گفت از تره رضا بود

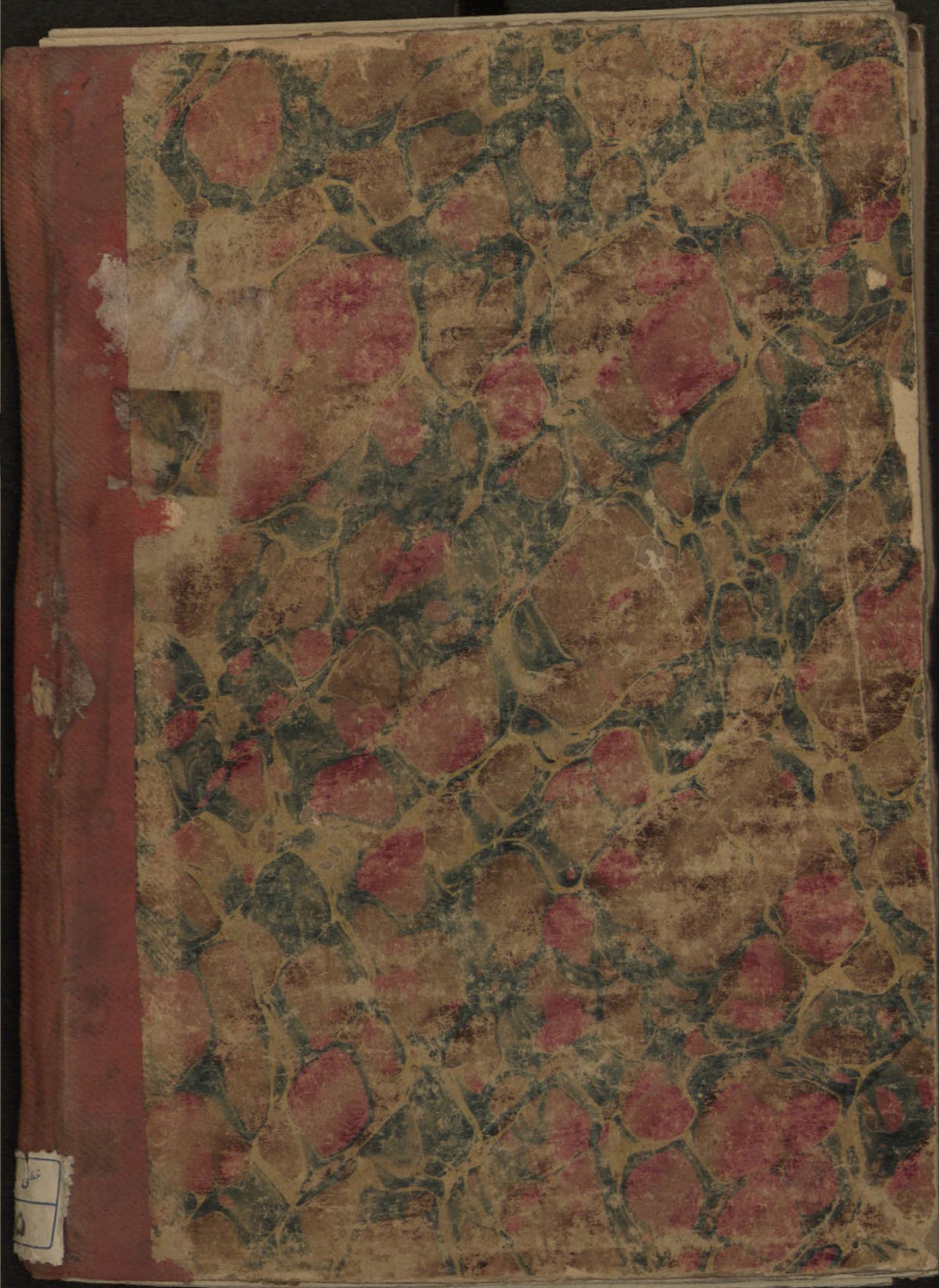
در دنیا



Handwritten notes in Arabic script on the left page of an open manuscript. The text is written in dark ink on aged, yellowish paper. The notes are organized into several lines, with some words appearing to be part of a list or a structured entry. The right page is blank.

Handwritten notes in Arabic script on the left page of an open manuscript. The text is written in dark ink on aged, yellowish paper. The notes are organized into several lines, with some words appearing to be part of a list or a structured entry. The right page is blank.

Blank right page of the manuscript, showing the binding edge and the texture of the aged paper.



تفلیس